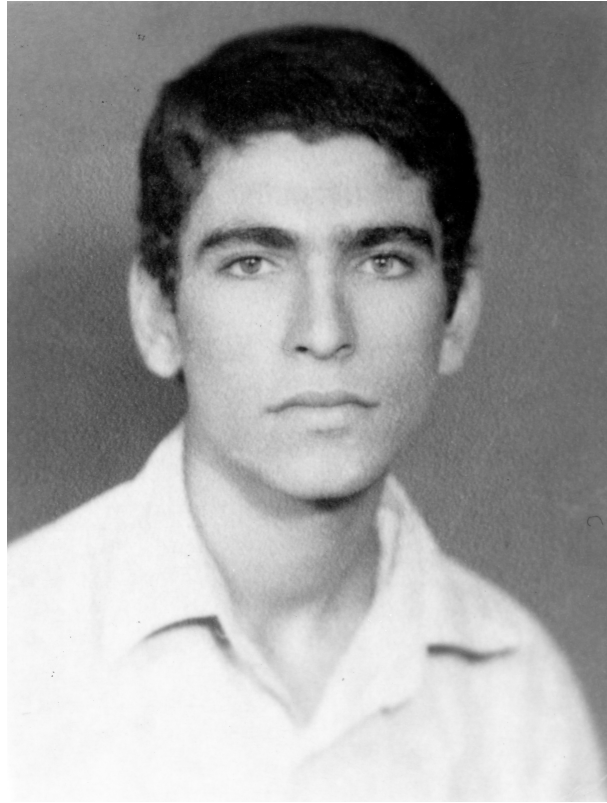


شہید محمد جعفر رستگار



از بشارت علی
سامانه جامع سرواران و دوازدهمین استان بوئکر

نام پدر	غلامحسین
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۴/۲۰
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۸/۱۱
محل شهادت	عین خوش
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	درواهی

زندگینامه

شهید محمدجعفر رستگار در سال ۱۳۴۵ در خانواده‌ای مذهبی در محله‌ی درواهی شهر آب‌پخش دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدائی و راهنمایی را در زادگاه خود به پایان برد ولی سال اول دوره‌ی متوسطه را که مصادف با جنگ تحمیلی بود رها کرد و برای دفاع از میهن و انقلاب همراه تعدادی از بسیجیان جان‌برکف دیگر پا به عرصه‌ی نبرد با متجاوزان بعثی گذاشت. ایشان پس از چهارماه حضور دلاورانه در جبهه و شرکت در عملیات محرم به فیض شهادت نایل آمد.

وصیت نامه

ولا تقولوا لمن يقتل فی سبیل الله امواتا بل احیاء و لكن لا یعرون

و کسانی را که در راه خدا کشته می شوند مرده نگوئید، آنان زنده اند ولی شما درک نمی کنید.

حمد و سپاس خدایی را که به انسان شعور داد تا راه خویش را باز یابد و در آن گام نهد. با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و شهیدان بخون خفته و با سلام به امت شهید پرور ایران وصیت نامه خود را شروع می کنم. اینک که بهترین موقعیت برای مبارزه با کافران و مشرکان پدیدار گشته و اینک که مزدوران بی وطن به وطن و انقلاب اسلامی حمله ور گشته اند فرصت را برای دفاع از دین مبین اسلام و سرزمین دلاور شهید پرورمان ایران از دست نمی دهم. و همچون شهیدانی که در این راه جان باختند من نیز با عزمی راسخ و قلبی مطمئن در آن راه گام می نهم. راهی که هزاران شهید بدان گام نهادند و با عشق به الله جان باختند من نیز آرزو و عزم دارم که دشمن را از مقام ظالمیتش به زیر کشم. تا دشمنان اسلام بدانند فقط در پیروی از خط امام است که می تواند انسان را به راه مستقیم و به کمال برساند نمی خواهم که به سادگی یا در بستر بمیرم که مردن در بستر برای مرد مسلمان آن هم در این مقطع زمانی ننگ است و باید مبارزه کنیم تا سرکشان و غفلتیان را در مقابل حق و حقیقت به سر جای خودشان بنشانیم و به قول امام اگر پیروز شدیم اسلام پیروز شده و اگر شهید شدیم چه بهتر که باز هم پیروزیم و می خواهم کمی با پدر و مادرم صحبت کنم. پدر و مادر عزیزم این را پر واضح می دانم مرگ فرزند از برای شما یا هر پدر یا مادر سخت و گران است اما چه می شود کرد فقط از خدا می خواهم که به شما صبر دهد پدر و مادرم شما خود می دانید که (ما همه از خداییم و باید به سوی او برگردیم) چه بهتر که پیش قدم شده جلوتر از آنکه مرگ به سراغمان بیاید فی سبیل الله به سوی مرگ رویم پس از شما می خواهم که فقط به خدا متکی شوید از امت شهید پرور می خواهم که در طول عمر خویش از ولایت فقیه و روحانیت مبارز پشتیبانی نمایند در آخر از شما پدر و مادرم که زحمت من را کشیده اید می خواهم که همچون کوه استوار بوده و من را حلال نمایید و شما خواهران و برادران اگر از طرف من نسبت به شما خطایی سر زده مرا ببخشید و حلال نمایید و همچنین از تمام اقوام و خویشان و همسایگان و دوستان و همه مردم شهید پرور می خواهم که اگر از طرف من خطایی نسبت به شماها سر زده مرا حلال کنید و چند کلمه ای با مادر عزیزم و شما خواهران و خویشان گرامیم دارم که برای من لباس سیاه بپوشید و این را عاجزانه و ملتسمانه از شما می خواهم خداوند طول عمری بابرکت به امام عطا فرماید و ما را در راهی که بدان گام نهاده ایم ثابت قدم و استوار گرداند. در ضمن یکروز از ماه رمضانم قضا است. از شما می خواهم قضای آنرا به جا آورید.

والسلام

سرباز کوچک امام محمد جعفر رستگار

خاطرات

به نقل از پدرش

وضعیت کاری من طوری بود که فقط غروب پنجشنبه و جمعه خانه بودم پسر محمدجعفر بسیار با محبت بود و وقتی به خانه می‌رسیدم خودش را در بغل من می‌انداخت روی پایم می‌نشست و به خنده و تمسخر دیگران که می‌گفتند محمدجعفر بچه شده اهمیت نمی‌داد و می‌گفت پدرم خسته است و من باید کاری کنم که خستگی از تنش بیرون رود و خوشحال شود.

از زبان همسنگرش سید ضیا^۱ الدین موسوی

در منطقه عملیاتی دشت عباس مستقر بودیم که به ما اعلام آماده‌باش دادند. شب هنگام مشغول نوشتن وصیت‌نامه بودیم که بادی شدید به همراه بارانی سنگین باریدن گرفت و تا صبح ادامه داشت. صبح سوار ماشین شدیم و ما را به منطقه عملیاتی اعزام نمودند. مرحله اول عملیات محرم با موفقیت و آزادسازی قسمت‌های زیادی از دشت عباس منجر شده بود. ما را در سرزمینهای فتح شده و در میان کشتگان عبور دادند تا اینکه وارد رودخانه ای خشک شدیم، گویا به عراقیها خیلی نزدیک شده بودیم که یکباره با انواع سلاحها مورد حمله قرار گرفتیم. تعداد زیادی از بچه‌ها زخمی شدند، فرمانده گردان آقای احمد نکویی مهر دستور عقب نشینی داد و ما را درون کانالی که عراقی‌ها برای استتار خودشان حفر کرده بودند مستقر نمود. شب هنگام حدود ساعت ۱۲ بود که صدای تانکهای دشمن به گوشمان رسید، که به مقر ما نزدیک می‌شدند، فرمانده گردان برای جلوگیری از پیشروی تانکها که فکر می‌کرد عراقی‌اند، آرپی جی زنهای گردان را برای شکار آنها فرستاد. من بعنوان آرپی جی زن و دو کمک یکی شهید رستگار و دیگری برادر حیدر مهر آوران جهت شکار تانک به جلو و نزدیکی‌های آنها رفتیم و موضع گرفتیم، ولی پس از چند لحظه متوجه شدیم که صدا متعلق به لودری از تیپ علی بن ابی طالب است که عقب مانده است، در همین لحظه بود که عراقیها متوجه حضور ما شدند و محل ما را زیر آتش شدید خود گرفتند، بطوریکه ما همگی زمین گیر شدیم بعد از یک ربع که آتش دشمن فروکش کرد و قصد برگشتن داشتیم ناگهان متوجه شدیم که یکی از کمکهایم نیست. سررا برگرداندم دیدم چندسیاهی روی زمین افتاده‌اند و شهید رستگار هم جز^۲ آنها بود، هرچه صدایش کردم جوابم نداد، فقط توانست از گلو صدایی بلند کند، فوراً خود را به مقر رساندم و فرمانده را در جریان گذاشته و به سرعت با آمبولانس هر سه زخمی را به بیمارستان منتقل کردیم ولی پس از نیم ساعت باخبر شدیم که محمدجعفر به فوز شهادت نائل شده است.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران